

# دکترین حاکمیت محدود

عبدالحکیم سلیمی □

مقدمه :

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که به واحدهای سرزمینی مجزا به نام « دولت - کشور » تقسیم گردیده و هر یک با جدیت و علاقه فراوان ، هویت و تعامیت خود را گرامی داشته و سعی دارند که قدرت و برابری خود را در مقابل دیگران مورد تأکید قرار داده و به طور فعال و هشیار از استقلال و آزادی شان پاسداری نمایند . در ادبیات مدرن سیاسی دو واژه حاکمیت و استقلال به گونه مترادف به کار می‌روند و دولت‌های مدرن معاصر ، همه دولت‌های مستقل هستند و استقلال یکی از عناصر سازنده آنها به شمار می‌رود . امروزه ، جوامع سیاسی جهان که دارای تشکیلات منظم و حق حاکمیت و استقلال هستند دولت نامیده می‌شوند . این جوامع سیاسی ابتدا در اروپای غربی ( قرون ۱۴ تا ۱۶ ) به وجود آمد ، علت آن هم تحولاتی بود که در قرون جدید در این قسمت از اروپا پدید آمد و سرانجام رژیم ملوک الطوائفی جای خود را به جوامع سیاسی منظم داد .

تعریف دولت :

تعاریفات زیادی در باره دولت ارایه شده است که خلاصه و چکیده آنها را می‌توان چنین بیان کرد : « دولت عبارت است از گروهی از افراد بشر که به طور دائم و منظم در قلمرو

معینی مستقر شده و مطیع قدرت و یا حکومت مستقل می باشد و قادر است با سایر اجتماعات رابطه برقرار کند<sup>۱</sup>، بنابراین عناصر سازنده دولت عبارتند از: « جمعیت، قلمرو، قدرت سیاسی یا حکومت » و در ویژگی های قدرت سیاسی گفته شده، قدرت سیاسی باید دارای حاکمیت و استقلال باشند، عده ای از حقوقدانان قدرت سیاسی را با قید حاکمیت و بعضی آن را با وصف استقلال توصیف کرده اند، این تفاوت در رویه های قضایی و قراردادهای بین المللی به خوبی قابل رؤیت است.

در این تحقیق سعی بر آن است تا به سؤالات ذیل پاسخ داده شود: معنای حاکمیت دولت چیست؟ این مفهوم در حقوق داخلی کشورها و در حقوق بین المللی بر چه امری دلالت دارد؟ وحدت و مرز این حاکمیت تا کجا می باشد؟ آیا می توان در روابط بین الملل، دولت یا دولت هایی را حاکم بر دیگر دولت ها دانست؟ سازمان بین الملل و مقررات و قواعد بین المللی در این رابطه چه نقشی می تواند داشته باشد؟

### فصل اول: کلیات

#### ۱- تاریخچه اصل حاکمیت:

واژه حاکمیت برای اولین بار توسط « ژان بودن »<sup>۲</sup> فرانسوی در قرن ۱۶ میلادی ابداع و وارد علوم سیاسی شد و به تدریج بعضی از حقوقدانان و فلاسفه از او پیروی کردند. به اعتقاد ایشان، حاکمیت عبارت است از قدرت مطلق و مداوم دولت. و هیچ قدرتی (جز اراده خداوند و حقوق طبیعی) نمی تواند آن را محدود سازد. او می گوید: « حاکمیت، رکن اصلی دولت است و دولت بدون حاکمیت، مانند کشتی بدون سکان و بدون دستگاه های حرکت و هدایت می باشد ».

تذکر این نکته لازم است که مقدم بر « ژان بودن » در قرون وسطی نیز اصطلاح حاکمیت برای تبیین مفهوم قدرت هایی که بالاتر از آنها قدرت دیگری نباشد، به کار رفته است. ابتکار آقای « ژان بودن » این بود که حاکمیت را به معنای جدیدی به کار برد. ایشان در زمانی که نزاع های داخلی در فرانسه، موجب ضعف حکومت گردیده بود، در مقام دفاع از اصل مبانی قدرت دولت برآمد تا بدین وسیله اقدامات دولت را برای جلوگیری از هرج و مرج و ایجاد مرکزیت و حفظ نظم در مملکت، مشروع و موجه جلوه دهد. به اعتقاد « بودن » حاکمیت یا قدرت حاکمه دولت نامحدود است، حقوقدانان و اندیشمندان بعد از او دو دسته شدند: عده ای قایل به عدم محدودیت

۱- قرارداد مونتهویدئو، ماده اول.

حاکمیت شدند وعده‌ای اعتقادشان بر این است که قانون اساسی و حقوق وضعی قادر است حاکمیت دولت را محدود کند.

علما و حقوقدانان قرن بیستم، اختلاف نظر وسیعی در باره مفهوم حاکمیت دارند، بعضی حاکمیت را به معنای استقلال داخلی و خارجی گرفته‌اند. بعضی هم حاکمیت را به معنای صلاحیت دانسته‌اند. وعده‌ای برای حاکمیت دو جنبه قابل شده‌اند: حاکمیت داخلی یا آزادی و حاکمیت خارجی یا استقلال و سرانجام تعدادی بر این عقیده‌اند که در زمان معاصر حاکمیت مغایر و در تعارض با نظریات حقوقی است، مطابق این دیدگاه، حاکمیت عبارت است از مجموعه صلاحیت‌های یک کشور که از سوی مقامات ذی صلاح آن تعیین (قانون اساسی) و اعمال می‌شود.

## ۲- تعریف حاکمیت:

حاکمیت در لغت به معنای حاکم بودن است و نیز اعمالی که دولت‌ها برای حل مسایلی که به حفظ نظم عمومی وابسته است انجام دهند و حقی است که سازمان ملل برای هرملتی شناخته است و به موجب آن، ملت‌ها باید بر سرنوشت خود مسلط باشند و هیچ ملتی حق مداخله در تعیین سرنوشت ملت دیگر ندارد.<sup>۱</sup>

علمای حقوق و سیاستمداران و اندیشمندان نیز حاکمیت را تعریف کرده‌اند؛ به تعدادی از آنها اشاره خواهیم کرد.

ابن خلدون می‌گوید: «حاکمیت قدرت قاهره‌ای است که بالاتر از او قدرتی نباشد (ولانکون فوق یده قدرة قاهرة)»<sup>۲</sup>. آقای «دوگی لوگوفورد مریناک» گفته است: «حاکمیت، نفی هرگونه رادع و تبعیت است»، و «زان بودن» حاکمیت را قدرت مطلق و مداوم دولت-کشور می‌داند. و حقوقدانان آلمانی به خصوص ابهرینگ، حاکمیت را به معنای صلاحیت صلاحیت‌ها، تعریف کرده‌اند.<sup>۳</sup> بعضی هم گفته‌اند: حاکمیت عبارت است از توانایی عمومی حقوقی دولت.<sup>۴</sup>

واژه حاکمیت در قانون اساسی اکثر کشورها به کار رفته است.

- قانون اساسی فرانسه (۱۹۷۲ سوم سپتامبر): «حاکمیت واحد بخش ناپذیر مداوم و غیر قابل مرور زمان است».

- قانون اساسی جمهوری اسلامی (اصل ۵۶): «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از

۱- فر هنگ معین، ج ۱.

۲- مقدمه ابن خلدون، ص ۳۶۰.

۳- قاضی - ابوالفضل: حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۸۶.

۴- هوشنگ مقتدر: حقوق بین الملل عمومی، چاپ سوم، ص ۷۷.

آن خداست و هم او انسان را به سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است ، هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند و یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می آید ، اعمال می کند .

- قانون اساسی افغانستان ( مصوب ۱۳۵۵ ) در ماده اول دارد : « ماده ۱ : دفاع از

حاکمیت ، استقلال و تمامیت ارضی » .

- قانون اساسی مصر ( ۱۶ ژانویه ۱۹۵۶ ) : « ماده ۱ : مصر ، دولتی است عربی ،

مستقل و حاکم ... » .

در جمع بندی تعاریف و آنچه که در قانون اساسی کشورها آمده است ، می توان

گفت : « حاکمیت ، عبارت از قدرت برتر فرماندهی و یا امکان اعمال اراده فوق

اراده های دیگر است » . وقتی گفته شود ، دولت حاکم است ، معنایش این است که در

حوزه اقتدار خودش دارای نیروی خودجوش است که از نیروی دیگر ناشی نمی شود .

وقدرت برابر با آن در این قلمرو وجود ندارد و نیز در مقابل اعمال اراده و اجرای

اقتدارش مانعی را نمی پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی کند . تمامی

صلاحیت ها از او برمی خیزد اما صلاحیت او ذاتی است و از نفس وجود او برمی خیزد

و مفاهیم « دولت - کشور و حاکمیت » توأمانند ؛ نفی یکی ، نفی دیگری را دنبال

می کند .

### ۳- انواع حاکمیت :

الف) - حاکمیت بروننی یا حاکمیت دولت : این گونه حاکمیت در روابط دولت ها

تبلور می یابد . وجود این نوع حاکمیت ، مستلزم نفی هرگونه تبعیت و وابستگی در قبال

سایر دولت ها است . کشوری دارای حاکمیت بروننی است که در روابط متقابل خود در

سطح بین الملل با سایر کشورها کاملاً برابر است و به عنوان شخصیت حقوقی مستقل

و برابر با دولت های دیگر مقابله می کند .

ب) - حاکمیت دروننی یا حاکمیت در دولت : به این معنا که دولت در قلمرو

خودش دارای قدرت برتر است . او بر تمام اراده های جزئی غلبه دارد و آخرین کلام از

اوست .

این دو حاکمیت ، هرچند با دو چهره ظاهر می شود ، ولی در آخرین تحلیل ، دو

روی یک سکه به شمار می آیند و هر دو ، بیانگر یک واقعیت اند و در کل نمایشگر

قدرتی هستند که بالاتر از آن وجود ندارد . از دیدگاه دولت ها ، حاکمیت بروننی ،

ترجمان حاکمیت دروننی است و حاکمیت دروننی بدون حاکمیت بروننی مفهوم ندارد

و قابل درک نیست .

سؤال : آیا حاکمیت با مفهوم فعلی خود در علم حقوق ، واقعیتی مطلق است که فی نفسه واجتباب‌ناپذیر وبالذات ، مخصوص دولت - کشور است ؟ یا اینکه محصول یک فرآیند تاریخی است ؟

جواب : آقای « ژلینک » حقوقدان معروف آلمانی معتقد است که حاکمیت از نوع مقولات مطلق نیست بلکه به مقولات تاریخی تعلق دارد . به بیان دیگر : « عوامل تاریخی است که حاکمیت را بدین سان جلوه گر ساخته است ، برای درک این امر نیاز به کند و کاو بیشتری به پیشینه تاریخی و سیر جریان نشو و نما ی این دیدگاه حقوقی دارد .<sup>۱</sup>

#### ۴- ریشه مفهوم حاکمیت و تحول تاریخی آن :

واژه حاکمیت ابتدا جوهره سیاسی داشته است ، مدت‌ها بعد از آن تعبیر حقوقی شد و برداشت حقوقی از آن در طول تاریخ حاکمیت ، دگرگونی یافته است ، که با ارزیابی عمیق‌تر می‌توان این دگرگونی‌ها را درک کرد . در حقوق روم باستان ، حاکمیت به معنای استقلال و انحصار به کار می‌رفته است ، استقلال در قبال نیروها و دولت‌های خارجی و انحصار قدرت در قلمرو داخلی .

پروکلوس ، یکی از حقوقدانان کلاسیک رُم ، حاکمیت را این‌گونه تعریف می‌کند : « مردمی آزادند که زیر انقیاد مردم دیگر نباشند » . نظیر این تعبیر در ادبیات سایر کشورها زیاد دیده می‌شود ، لکن ظهور مفهوم حاکمیت با تمام ابعاد و وجوه امروزیین خود ، متعلق به دوره‌ای است که در اثر تحولات اجتماعی ، نظام فئودالی فرو پاشید و با پیدایش دولت به معنای جدید (دولت - ملت) دو نظریه جدید حقوقی از سوی علمای فن ، ابراز گردید که :

- به موجب یکی از دو تئوری ، حاکمیت به مثابه صفت اساسی قدرت « دولت - کشور » تلقی می‌گردد .

- تئوری دیگر ، حاکمیت را در استقلال بی‌کم و کاست قدرت « دولت - کشور » از هر قدرت دیگر می‌داند . بعد از این حقوقدانان سعی کردند تا پایه‌های حقوقی دولت - کشور را ایجاد کنند . تبعات گسترده‌ای در زمینه حاکمیت به عنوان موضوع اساسی موجودیت این نهاد سیاسی آغاز گردید . این تلاش‌ها در قرن شانزدهم به اوج خود می‌رسید ، و تعدادی از حقوقدانان به ویژه فرانسویان ، در طریق تبیین و تفسیر مفهوم حاکمیت و عناصر سازنده آن و کیفیت عملی و بهره‌برداری اجرایی از آن ، گام‌های

۱- ژلینک (Jellinek) : دولت متجدد ، ترجمه به فرانسه ، ج ۱ ، ص ۲۶۷ ، چاپ ۱۹۰۲ ، به نقل از : قاضی - ابوالفضل : حقوق اساسی و ... ، ص ۱۸۸ .

مؤثری برداشتند. مثلاً:

«ژان بودن» در رسالهٔ پرآوازهٔ خود (شش کتاب جمهوریت) حاکمیت را به اقتدار مطلق و مداوم دولت - کشور تبیین کرد و دو واژهٔ حاکمیت و دولت را تفکیک ناپذیر دانست. مکتب حقوقی فرانسه با الهام از افکار و اندیشهٔ او، به توسعه و شکوفایی تئوری حاکمیت پرداخت.

«لوازو» یکی از شاگردان او می‌گوید: حاکمیت از دولت، تفکیک ناپذیر است، آنچه که قابل توجیه است این است که در زمان معاصر این تئوری‌ها در محدودهٔ فلسفی باقی نمی‌ماند، بلکه در توجیه رژیم‌های سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، و در پیرامون آن، دکتربین‌های مختلف از لحاظ منشأ حاکمیت، تعلق و وابستگی، نمود سازمانی آن و نیز نحوهٔ اعمال آن تنیده می‌شود.

### ۵- صور حاکمیت در طول تاریخ غرب:

الف) - نظریهٔ حاکمیت مطلق.

ب) - نظریهٔ حاکمیت مردم.

ج) - نظریهٔ حاکمیت ملت.

الف) - نظریهٔ حاکمیت مطلق: این نظریه به دنبال رهایی اروپا از سلطهٔ امپراتوری و قید و بند کلیسا، توسط حقوق‌دانان فرانسه ابداع و توسعه یافت. پادشاهان فرانسه در راستای نفی ادعاهای امپراتوری مقدس (رومی - ژرمنی) و نجات از قید و بندهای کلیسا و... سعی کردند تا شرایط لازم و کافی اقتدار سلطان را از طریق توجیه و تبیین فلسفی و حقوقی فراهم آورند. لذا به اصل استقلال تمسک جستند و بنای نظری آن را چنین رقم زدند که: از استقلال، آزادی زاییده می‌شود و صفت اصلی آزادی، حاکمیت است که نمود بارز و اولیه حاکمیت مطلق، قدرت نامحدود و انحصاری پادشاه بود.

لویی چهاردهم می‌گفت: «دولت، یعنی من».

لویی پانزدهم پادشاه فرانسه در سال ۱۷۷۰، طی بیانیه‌ای چنین اعلام کرد: «اقتداری که شاهان دارند، نمایندگی از سوی مشیت باری تعالی است. سرچشمهٔ قدرت، خداست نه مردم، پس پادشاهان تنها در برابر خداوند، مسؤول قدرتی هستند که به آنها اعطا کرده است».

تئوری حاکمیت مطلق از لحاظ حقوقی در قرن ۱۹ شکوفا شد و آثار فراوانی در بر داشت. در این عصر با الهام از افکار «واتل» و تحت تأثیر فلاسفه و حقوق‌دانان آلمانی مانند «دن ساوینی، هگل و دن ابهرینگ» تئوری حاکمیت مطلق یک تحول اساسی یافت و آن انتقال حاکمیت از شخص به نهاد و از شاه به دولت بود، که با همان ویژگی

مطلق و نامحدود ادامه یافت و سرانجام به مطلق‌گرایی در حکومت و پذیرش رژیم‌های استبدادی و خودکامه منجر گردید.

حقوقدانان آلمانی که حاکمیت را « صلاحیت صلاحیت‌ها » می‌دانند، اعتقادشان چنین است که: « دولت - کشور » دارای قدرت انحصاری در تعیین حدود دامنه صلاحیت خویش است.

ب) - نظریه حاکمیت مردم: این تئوری برای اولین بار از آغاز قرون وسطی به وسیله اندیشمندان کاتولیک مانند « سن توماداکن » و پیروانش عنوان گردید. پس از آن در طول تاریخ توسط مخالفان نظام سلطنتی توسعه یافت. در قرن هفدهم مکتب حقوق طبیعی و بین‌المللی آن را بیشتر تبیین کرد، تا حدی که « ژان ژاک روسو » ودایرة المعارف نویسان فرانسه را متأثر ساخت و در اعلامیه حقوق بشر گنجانیده شد: « اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است ». <sup>۱</sup> بنای این تفکر که دمکراسی جز با حاکمیت مردم امکان ندارد، سابقه طولانی دارد.

روسو و هوادارانش معتقدند که: حاکمیت جمع قطعات حاکمیت است که هر قسمت آن متعلق به یک فرد می‌باشد. وی در کتابش می‌نویسد: « فرض می‌کنم که « دولت - کشور » از ده هزار شهروند ترکیب یافته است، سهم هر عضو، یک ده هزارم قدرت است » و قانون اساسی فرانسه ( ۱۹۷۳ ) تحت تأثیر افکار روسو و دیگران، حاکمیت مردم را واقعاً عملی کرد که در این مشرب فکری بر مبنای اصل دمکراسی مطلق، توده‌های مردم به مثابه منشأ قدرت شناخته و مرکز آن به حساب می‌روند. و مردم عبارت است از جمیع افراد تشکیل دهنده جامعه و حاکم یعنی نمره‌ای مجموعه افرادی است که هیأت اجتماع را ساخته است. در نتیجه حقوق مجموعه قواعدی است که جوابگوی نیازهای اکثریت باشد، قانون و ویژگی فراگیر، کلی و دایمی را ندارد بلکه وسیله فرمانروای حاکم در راه ارضای منافع فوری اکثریت به شمار می‌رود.

این تئوری به « حاکمیت تقسیم‌شده » نیز معروف است. تذکر این نکته لازم است که: دکترین مزبور، به منزله نفی حاکمیت مطلق نیست، بلکه قابل به جابجایی حاکمیت مطلق است.

ج) - نظریه حاکمیت ملی: این تئوری از ابتکارات مجلس مؤسسان انقلابی فرانسه در سال‌های ( ۱۷۹۱ - ۱۷۸۹ ) به شمار می‌رود. تجلی اولیه آن در اعلامیه حقوق بشر و شهروند سال ۱۷۸۹ فرانسه است که به عنوان مبنای نوین حاکمیت اعلام گردید: « اصل هر سلطه‌ای از ملت است، هیچ گروه و هیچ فردی حق اعمال قدرت ندارد، مگر

آنکه صریحاً از سوی ملت مجاز باشد.<sup>۱</sup> به بیان دیگر: ریشهٔ هر حاکمیتی اساساً در ملت نهفته است، هیچ هیأت و فردی نمی‌تواند اقتداری را که ناشی از ملت نباشد اعمال کند. مطابق این تئوری، حاکمیت متعلق به کلیتی است به نام ملت و آن شخصیت حقوقی متمایز از به وجود آورندگان آن است. اندیشهٔ اولیهٔ ابداع کنندگان این تئوری، خلع شاه از قدرت مطلقه و سپردن آن به «ملت» بوده است، و در اصل حاکمیت مطلق تغییری ایجاد نمی‌کند. این تئوری با انواع حکومت‌ها سازگار است، زیرا هر حکومتی اعم از «دیکتاتوری، سلطنتی و انتخابی و...» ممکن است خود را برخاسته از ارادهٔ ملت و دارندهٔ حاکمیت ملی بداند، و بدین سان خود را توجیه نماید. تاریخ نیز به کرات نشانگر این مدعا است.<sup>۲</sup>

## ۶- منشأ حاکمیت:

در باره منشأ حاکمیت در طول تاریخ، دو نظریه ابراز شده است:

- حاکمیت تئوکراتیک (منشأ الهی): این تئوری قدیمی‌ترین اعتقاد در مورد منشأ حاکمیت است که منشأ قدرت حاکمیت را در نیروی ماوراء الطبیعه و خارج از ارادهٔ بشری (ذات پروردگار) می‌داند. بنا بر این، حاکمیت جنبه نزولی دارد. اصیل‌ترین نوع تفکر حاکمیت تئوکراتیک را در کتاب‌های آسمانی و از لابه‌لای اندیشهٔ مذاهب بزرگ عالم می‌توان یافت. پیامبران الهی واسطه‌هایی هستند بین خدا و مردم که دستورات سازندهٔ وحی را به مردم ابلاغ و آنها را راهنمایی می‌کنند. بعضی از انبیای الهی بر این مبنا تشکیل حکومت دادند (حضرت داوود، سلیمان و محمد «ص»). به هر حال جوهرهٔ تفکر مذهبی بر مدار نظریهٔ حاکمیت الهی است. نظریهٔ پرداز می‌مربوط به این برداشت از حدود قرون وسطی در اروپا آغاز گردید.

- حاکمیت دمکراتیک (حکومت مردم): مطابق این دیدگاه، حاکمیت ناشی از مردم (گروه انسانی) است. این تئوری توسط «سن توماس اکین» و پیروانش که اکثر آکاتولیک بودند، ابداع گردید. اینها به ابداع تئوری‌ای دست زدند که منشأ بشری داشت و در طول تاریخ توسط مخالفان نظام مطلقهٔ سلطنتی مورد استفاده قرار گرفته است.

۱- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه: درآمدی بر حقوق اسلام، ج ۱، ص ۲۴۰؛ اعلامیهٔ حقوق بشر، ماده ۳.

۲- قاضی-ابوالفضل: منبع پیشین، ص ۲۲۷.



**تذکر:** قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۵۶، به نحوی بین این دو نوع حاکمیت جمع کرده است. با این تبیین که: حاکمیت در تکوین و تشریح، خاص خداوند است. و انسان فقط بر اعمال و اراده خود حاکمیت دارد. پس از حاکمیت الهی به حاکمیت ملی می‌رسیم، چون مردم حکومت الهی را خواسته‌اند، حکومت می‌شود الهی:

حکومت اسلامی → حاکمیت ملی → حاکمیت الهی

## فصل دوم

### ۱- ماهیت واقعی حاکمیت از نگاه حقوق:

با توجه به سیر تاریخی واژه حاکمیت و برداشت‌های اندیشمندان از آن و با عنایت به واقعیات محسوس معاصر در قلمرو «دولت - کشور» و استنتاج و تعدیل‌های ایجاد شده می‌توان ویژگی‌های عام حاکمیت را به طریق ذیل بیان کرد:

- حاکمیت قدرتی است حقوقی، تجلی زور خالص نیست، بلکه از بطن جامعه در قالب نظم حقوقی درآمده است.

- حاکمیت مطلق است و مسبوق به هیچ پیش‌هنجاری نیست.

- حاکمیت قدرتی است برتر و منشأ و مبدأ است، اصل و مادر صلاحیت‌ها است.

با این ویژگی‌ها، برداشت از حاکمیت مطلق‌گرایانه و نامحدود است، اما در عمل و در جهان واقعیت‌ها این گونه برداشت‌های مطلق، دچار مشکل می‌گردد و مواردی وجود دارد که برداشت‌های مطلق‌گرایانه را رد و نفی می‌کند، هرچند به اعتقاد بعضی، قدرت همواره تمایل به مطلق شدن دارد، چنان‌که آقای «زرژسل» می‌گوید:

«جوهره هر قدرتی همه‌گیر و توتالیتر است»، و یا اینکه «هر قدرتی در صدد مطلق شدن در درون و جهانگیر شدن در برون است»، لکن تجربه نشان داده است که در مقابل گرایش توسعه‌طلبانه و اطلاق‌گرایانه هر نوع قدرتی، قدرت‌های دیگری نیز وجود دارند که عملاً جلوگسترش قدرت سلطه‌جویانه آن را سد می‌کنند. به گفته منتسکیو «قدرت، قدرت را مهار می‌کند»<sup>۱</sup>.

در زمان معاصر که جهان به واحدهای مجزا به نام «دولت - کشور» تقسیم گردیده و هر کدام دارای حاکمیت خاص و متمایز هستند، مسأله روابط بین آنها مطرح می‌گردد. و از آنجا که این کشورها برای ایجاد زندگی مسالمت‌آمیز و به دور از تعارض حاکمیت‌ها

۱- منتسکیو: روح القوانین، کتاب پازدهم، فصل ۶.

باید به دنبال اصول و قواعدی باشند که همه را وادار کند تا به حاکمیت همدیگر احترام بگذارند، سرانجام حقوقدانان در قرن (۱۶ و ۱۷)، طرح دکترین تحدید حاکمیت ویا ملایم کردن جنبه اطلاق آن پرداخته‌اند.

**۲- تحدید حاکمیت:**  
در راستای تفکر تحدید حاکمیت، عمدتاً سه تئوری مطرح بوده است که به طور اختصار به آنها اشاره می‌شود:

### الف) - تحدید حاکمیت با حقوق طبیعی:

عده‌ای با پذیرش اصل حاکمیت دولت‌ها اعتقادشان این است که دولت‌ها در اعمال حاکمیت‌شان محدود به قواعد حقوق طبیعی هستند، این محدودیت‌های ناشی از حقوق طبیعی، امری خودزا و عینی است، بنابراین هم در تحدید حاکمیت دولت‌ها وهم در اعمال اقتدار داخلی، جدای از اراده دولت‌ها عمل می‌کنند و تجلی نظم برتر از حقوق طبیعی است.<sup>۱</sup>

### ب) - اصل خودمحدودیتی:

به موجب این تئوری، دولت‌ها به عنوان قدرت برتر با اختیار اراده خود، حاکمیت خود را محدود می‌کنند. در این مکانیسم خودمحدودیتی<sup>۲</sup>، صرفاً اراده دولت‌ها دخالت دارد. تئوری تحدید حاکمیت با «اصل خود محدودیتی» بیشتر توسط حقوقدانان آلمانی مطرح و کامل گردید. استدلال آنها این است که حاکمیت به عنوان اراده برتر، همواره واجد دو ویژگی بوده است یکی طرد و نفی فرودستی در قبال سایر قدرت‌های خارجی و دیگر مرزناپذیری در قبال قدرت‌های داخلی. با پذیرش این مبنا (غیرمحدود بودن قدرت دولت‌ها)، دولت‌ها قادرند با اراده خود، قدرتی نامحدود را تبدیل به قدرتی محدود نمایند.

ایرادی که بر مکانیسم «اصل خودمحدودیتی» وارد کرده‌اند، این است که تضمینی از حرکات خودسرانه دولت‌ها وجود ندارد، چون آنها قادرند به آسانی از قواعدی که خود وضع کرده‌اند، عدول نمایند.

### ج) - تحدید حاکمیت به وسیله حقوق بین الملل:

اندیشه تحدید حاکمیت، از دیرباز در بین حقوقدانان مطرح بوده، به خصوص در

۱- گروسوس Grotius، پوفندروف Pofendorf، بورلاماکی Burlamaqui...

۲- این تئوری توسط برگم Berghorn، ابهرینگ Ihring و توسط ژلینک Jelink تکمیل گردید.

قرن بیستم قبل و بعد از جنگ جهانی اول، این مسأله به طور حاد در حقوق و علوم سیاسی مطرح گردید که: «چگونه اصل حاکمیت مطلق دولت‌ها با وجود جامعه بین‌الملل امکان‌پذیر است؟» در حالی که حقوق بین‌الملل، مجموعه قواعدی است که حاکم بر روابط دولت‌ها بوده و حقوق و وظایف آنها را تعیین می‌کند، به خصوص که حاکمیت و استقلال کشورها یکی از قواعد اساسی حقوق بین‌الملل به شمار می‌رود.<sup>۱</sup> تحقق این امر، منوط است به وجود یک نظم حقوقی عالی که این استقلال را برای همه کشورها به رسمیت بشناسد. بنا بر این در فاصله دو جنگ جهانی، عده‌ای از حقوقدانان با الهام از تفکر و اندیشه حقوقدانان قرن ۱۷ و ۱۸ به ابداع دکترین «اصل حاکمیت محدود» پرداختند، با این اعتقاد که حاکمیت مطلق دولت‌ها، باید به وسیله قواعد و موازینی که از یک نظم حقوقی عالی منشأ می‌گیرد، محدود گردد؛ و چنین استدلال می‌کردند که: «دولت - کشورها» اعضای خانواده بین‌المللی هستند و عملکرد آنها باید در راستای نظم و نسق روابط بین‌المللی در چوکات حقوق انجام بگیرد، و موفقیت عملکردهای جامعه بین‌المللی الزاماً ایجاب می‌کند که اراده مطلق و خودمختار دولت‌ها به گونه‌ای محدودیت را بپذیرد، از سوی دیگر، با گذشت زمان و با توجه به واقعیات جامعه بین‌المللی، به تدریج کشورها به درک این حقیقت رسیدند که توسعه و شکوفایی حقوق بین‌المللی، تأمین امنیت و صلح جهانی، و استقلال کشورها، در گرو محدود کردن حاکمیت دولت‌ها است. در این میان، تعدادی از علمای حقوق بین‌الملل، اصل حاکمیت مطلق و انحصاری را یکی از موانع بزرگ حقوق بین‌الملل، دانسته‌اند. توجه شما را به اظهار نظر تعدادی از متفکران حقوق بین‌الملل جلب می‌نمایم:

پروفسور «بادوان»<sup>۲</sup> فرانسوی می‌گوید: «اگر مقصود از حاکمیت دولت، صلاحیت کامل و مطلق، یعنی حق اخذ و تصمیم با آزادی کامل و بدون رعایت قاعده و قانونی باشد، مسلماً مفهوم حاکمیت مغایر با مفهوم حقوق بین‌الملل عمومی می‌باشد. ولی حق این است که عقیده عده‌ای از فلاسفه و حقوقدانان در باره حاکمیت مطلق با واقعیات منطبق نیست؛ زیرا وقتی از حاکمیت دولت سخن به میان می‌آید، مقصود این نیست که دولت تابع هیچ قاعده و قانونی نیست، بلکه مفهوم واقعی حاکمیت این است که قدرتی بالاتر از آن وجود ندارد. رویه بین‌المللی به خوبی این اصل را ثابت می‌کند که دولت در عین اینکه دارای حق حاکمیت است، تابع قواعد حقوق بین‌الملل

۱- بند ۱ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد: «سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد».

2. Basdevant

است، بنا بر این در نظام حقوقی بین‌المللی معاصر، حاکمیت و قواعد حقوق بین‌الملل، لازم و ملزوم یکدیگرند.<sup>۱</sup> پروفیسور «ژیدل» فرانسوی می‌گوید: «از لحاظ بین‌المللی، دولت‌ها نمی‌توانند اختیار نامحدود داشته باشند، بلکه در حدود مقررات بین‌المللی، صلاحیت اقدام و اخذ تصمیم دارند. در نظام حقوق بین‌المللی اگر یک دولت جهانی ایجاد گردد، تنها این دولت، حق حاکمیت، در رابطه با همه دولت‌ها را خواهد داشت.»<sup>۲</sup>

پروفیسور «سبیر» فرانسوی، بر این اعتقاد است که: «حاکمیت دولت دو بعدی است، داخلی و خارجی. حاکمیت داخلی دولت، انحصاری است، و اجرای آن در حدود و ثغوری معین؛ بدون رعایت مقررات خاص، وظیفه دولت است. اما این حاکمیت مطلق و انحصاری در خارج از قلمرو «دولت-کشور» قابل اجرا نیست. دولت باید طبق مقررات عادی یا قراردادی بین‌المللی، صلاحیت خود را محدود کند.»<sup>۳</sup>

پروفیسور «روتر» استاد دانشگاه پاریس، می‌گوید: «معنای حاکمیت این نیست که دولت‌ها تابع مقررات بین‌المللی نیستند و یا اینکه حق دارند صلاحیت‌هایشان را در کمال آزادی و بدون قید و شرط، تعیین و اجرا نمایند. بدون تردید، قدرت دولت، از جوامع سیاسی دیگری که هم‌شان آن است، ناشی نمی‌شود؛ ولی تاریخ تحول سیاسی و رویه عملی دولت‌ها در طی سالیان متمادی تعاون و همکاری، حاکی از این واقعیت است که دولت‌ها به عنوان اعضای جامعه بین‌المللی، از این جامعه و حقوق حاکم بر آن، کسب صلاحیت می‌کنند. در نتیجه حدود و شرایط قدرت، مستقیماً به وسیله حقوق بین‌الملل تعیین می‌شود.»<sup>۴</sup>

در این مکانیسم، حقوق بین‌الملل به عنوان نظم عالی و برتر، جایگزین حقوق طبیعی می‌گردد. از دیدگاه حقوق بین‌المللی، دولت‌ها، حاکم بر فعالیت‌ها و اقداماتشان هستند؛ اما نمی‌توانند هرکاری را که خود خواسته باشند، بدون توجه به واقعیات بین‌المللی انجام دهند. بنا بر این دولت‌ها با حفظ حاکمیت خود نمی‌توانند دارای نظم حقوقی کاملاً مستقل باشند، زیرا این نظم به وسیله حقوق بین‌المللی، محدود شده است.

نتیجه: از این دکتترین، دو نتیجه به دست می‌آید:

۱- نظم حقوقی بین‌المللی بر نظم حقوقی داخلی برتری دارد.

۲- تعیین حدود حاکمیت ، در صلاحیت حقوق بین‌المللی است ، نه داخلی .  
 افرادی مانند ، کلسن و وردرس که از پایه‌گذاران مکتب هنجارگرایی به شمار  
 می‌روند ، از این دکتربین دفاع کرده‌اند .

### ۳- ویژگی‌های حق حاکمیت از دیدگاه « آوارز » :

اعتقاد ایشان این است که در حقوق بین‌الملل کلاسیک ، حق حاکمیت ، از حقوق  
 اساسی دولت به شمار می‌رود و دارای خصوصیات ذیل می‌باشد<sup>۱</sup> :

۱- دولت در قلمرو خود ، صلاحیت مطلق و انحصاری داشته و حق دارد از کلیه منابع  
 طبیعی واقع در خاک خود بهره‌برداری کند و به ملی کردن صنایع و ضبط اموال ( البته با  
 پرداخت غرامت عادلانه ) پردازد .

۲- دولت در وضع قوانین و ایجاد سازمان‌های لازم اقدام می‌کند و اختیار تام دارد .

۳- در برقراری روابط با سایر دول و یا قطع روابط ، آزادی کامل دارد .

۴- حقوق ملی مقدم بر حقوق بین‌المللی بوده و هیچ مقامی حق دخالت در امور  
 دولت را ندارد .

۵- در حقوق بین‌الملل کلاسیک ، همه جا سخن از حقوق دول است ، از وظایف  
 و تکالیف دولت کمتر نام برده شده است .

ایشان بعد از بیان ویژگی‌های حاکمیت در حقوق بین‌الملل کلاسیک ، چنین اظهار  
 می‌کند : « در حقوق بین‌الملل جدید ، با اینکه حق حاکمیت دولت به رسمیت شناخته  
 شده است<sup>۲</sup> و وجود آن مورد تردید نیست ؛ با این همه ، اصل همبستگی اجتماعی  
 و مقتضیات جامعه بین‌المللی ، ایجاب می‌کند که این حاکمیت محدود گردد . بنا بر این  
 در شرایط معاصر ، دولت‌ها ، حقوق ، وظایف و تعهداتی دارند که نمی‌تواند صرفاً  
 ناشی از اراده خود آنها باشد ، بلکه از جامعه بین‌المللی و نیازهای روابط بین‌المللی  
 و تعاون و همکاری با دیگر دولت‌ها نشأت می‌گیرد ، و دولت‌ها نه تنها در بعد حاکمیت  
 بیرونی ، آزادی تام و مطلق ندارند که در بعد حاکمیت داخلی نیز صاحب اختیار مطلق  
 نیستند ، و مجاز نیستند که به طور آزاد و مطلق العنان به هر نحوی که خواسته باشند برای  
 ساکنین کشورشان مقرراتی وضع و تصمیمات لازم‌الاجراء اتخاذ نمایند ، چون در حقوق  
 بین‌الملل جدید ، برای افراد ، حقوقی شناخته شده است که دولت‌ها مکلف به رعایت  
 آنها هستند .

دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مورخ ۱۹۴۹ خود ، در رابطه با اختلاف « آلبانی

۱- محمد صفدری : حقوق بین‌الملل عمومی ، ج ۲ ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۱ ، ص ۵۵ .

۲- بند یک ماده ۲ منشور ملل متحد : « سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد » .

وانگلستان « تصریح کرده است که « حاکمیت دولت‌ها با توجه به شرایط جدید روابط بین الملل ، محدود و مقید به مقررات بین المللی است »<sup>۱</sup>.

## فصل سوم

### مسئولیت بین المللی دولت‌ها

یکی از اساسی ترین نهادهای حقوق بین الملل ، مسئولیت بین المللی است که در حقوق بین الملل معاصر مطرح است . در حقوق بین الملل کلاسیک ، بیشتر تکیه بر حقوق دول بود ، از تکالیف و مسئولیت‌ها کمتر سخن به میان آمده است ؛ در حالی که در حقوق بین الملل معاصر ، مسأله مسئولیت بین المللی دولت‌ها ، از اهمیت و جایگاه خاص برخوردار است ، زیرا اجرای مؤثر مقررات حقوق بین الملل ، در گرو توسعه و اجرای حقوق مسئولیت دولت‌ها است . رابطه تنگاتنگ با صلاحیت دارد ، و کشورها بر اساس حاکمیت و صلاحیتی که دارند و حقوق بین الملل به آنها واگذار کرده است ، در قبال آن تکالیف و وظایفی هم وجود دارد ، مبنای وجود مسئولیت ، این تفکر است که : « قدرت بدون مسئولیت وجود ندارد » و در نظام بین المللی ، سابقه اصل مسئولیت با اصل حاکمیت یکسان است . به قول آقای « شارل دوویشر »<sup>۲</sup> : « مسئولیت ، نتیجه ضروری و مسلم برابری کشورها است »<sup>۳</sup>.

مسئولیت بین المللی زمانی رخ می‌دهد که یک دولت ، تعهدی را در مقابل دولت دیگر نقض کند . هر عمل غیرقانونی بین المللی توسط یک دولت ، متضمن مسئولیت بین المللی آن دولت است . تعیین غیرقانونی بودن یک عمل در حقوق بین الملل ، در صلاحیت قواعد بین المللی است . در مراجع بین المللی مورد قضاوت قرار می‌گیرد . بنا بر این اگر عملی در حقوق بین الملل ، غیرقانونی باشد ، مقررات و قواعد حقوق داخلی در باره قانونی بودن آن عمل تأثیر ندارد .

تعریف عمل غیرقانونی : کمیسیون حقوق بین الملل در طرح پیشنهادی<sup>۴</sup> اعمال غیرقانونی را به دو دسته تقسیم کرده است :

۱- جرایم بین المللی

۲- شبه جرایم بین المللی .

۱- محمد صفدری : حقوق بین الملل عمومی ، ج ۲ ، تهران ، چاپ دانشگاه تهران ، ۱۳۴۱ ، ص ۴۳ و ۴۴ .

2. Ch. De. Vissher

۳- دکتر محمدرضا ضیایی بیگدلی : حقوق بین الملل عمومی ، گنج دانش ، ۱۳۷۵ ، ص ۳۹۴ .

۴- ماده ۱۹ کمیسیون .

- جرایم بین‌المللی: جرایمی که متضمن نقض قواعد امری است<sup>۱</sup>. اعمال غیرقانونی‌ای که یک تعهد مهم و بنیادی بین‌المللی را نقض کند، جرایم بین‌المللی است. مانند: استقرار، حفظ یا سلطه استعماری از طریق زور یعنی نقض جدی حق تعیین سرنوشت و نقض جدی حقوق بشر در مقیاس وسیع (مانند برده‌داری، کشتار جمعی، تبعیض نژادی و...) .

- شبه جرایم بین‌المللی: اعمال غیرقانونی که جرم بین‌المللی نیست، شبه جرم بین‌المللی است (بند ۴ ماده ۱۹ کمیسیون).

ارتکاب یک جرم بین‌المللی، حقوق و تکالیفی را برای اعضای جامعه بین‌المللی به وجود می‌آورد، از جمله عدم شناسایی وضعیت حاصله از ارتکاب جرم و خودداری از کمک به دولت مرتکب جرم، به طور کلی این حق مسلم دولت‌ها است که علیه کشور متخلف به نقض تعهد مربوطه استناد کنند و تدابیر لازم برای مقابله با آن اتخاذ نمایند.

بحث از مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها به عنوان یک نهاد عمده حقوقی، ما را به رجحان برتری حقوق بین‌المللی رهنمون می‌سازد؛ زیرا این امر علاوه بر اینکه شرط لازم موجودیت حقوق بین‌الملل است، ضامن اجرای برتری آن نیز هست؛ و تنها این نهاد است که با شرایط سازمان مشترک جامعه ملل (بین‌الدول) سازگار بوده و قادر است که استقلال صلاحیت‌های ملی را با متابعت آنها از یک حقوق برتر (حقوق بین‌الملل) هماهنگ و تضمین نماید. مطابق این نهاد حقوقی، کشوری که مرتکب عمل غیرقانونی (جرم بین‌المللی) شده باشد، ملزم به پرداخت خسارت است.

نکته شایان توجه این است که احراز مسئولیت، لازم نیست همواره توأم با خسارت مادی باشد؛ بلکه هرگونه تخلف از تعهدات بین‌المللی باعث مسئولیت است و مسئولیت بین‌المللی، ابعاد گسترده‌ای دارد، می‌تواند ناشی از اعمال قانونگذاری، سازمان‌های اجرایی، اعمال سازمان‌های قضایی، اعمال افراد عادی و اعمال ارتكابی در جنگ‌ها و... باشد.

مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در اساس شکل عرفی دارد. کمیسیون حقوق بین‌الملل از سال ۱۹۶۹ بر اساس گزارش «روبرت اگو» بررسی طرح مواد راجع به مسئولیت بین‌المللی کشورها آغاز کرد و در ۱۹۸۰ به تصویب کمیسیون رسید، اما تاکنون به صورت معاهده بین‌المللی درنیامده است. در کنار حقوق عام مسئولیت بین‌المللی کشورها تعداد متون قرارداد بین‌المللی در این زمینه در موارد خاص وجود دارد. از جمله می‌توان معاهدات زیر را نام برد:

1. Jus Cogens

- عهدنامه چهارم لاهه مورخ ۱۹۰۷ در زمینه مسؤولیت بین المللی اعمال ارتكابی نیروهای مسلح .

- عهدنامه بروکسل مورخ ۲۵ مه ۱۹۶۲ و عهدنامه وین مورخ ۱۹ مه ۱۹۶۳ ، مربوط به فعالیت های هسته ای .

- معاهده مورخ ۲۷ ژانویه ۱۹۶۷ و عهدنامه مورخ ۲۹ مارس ۱۹۷۲ ، مربوط به مسؤولیت کشورها برای پرتاب اشیاء به فضا .

- عهدنامه مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۶۹ در زمینه آلودگی دریاها بر اثر مواد نفتی . . . .<sup>۱</sup>  
علاوه بر اینها ، امروزه مقررات حاکم بر مسؤولیت بین المللی دولت ها از یک سو متشکل از قواعد عرفی بین المللی و از سوی دیگر رویه قضایی بین المللی است ، در کنار اینها نقش دکترین نیز از جایگاه ویژه برخوردار است .

امروزه بسیاری از کشورها در قوانین اساسی شان ، به طور الزامی سعی کرده اند تا حقوق داخلی شان را با مقررات بین المللی هماهنگ نمایند .<sup>۲</sup>

قواعد مسؤولیت بین المللی ، وضعیت هایی را که در آن یک دولت برای نقض تعهد بین المللی دارای مسؤولیت می گردد و نیز آثار آن مسؤولیت را تعیین می کند .<sup>۳</sup> در این جا به ذکر چند مورد آن اکتفا می گردد :

۱- استفاده غیرقانونی از زور علیه کشور همسایه ، حمایت از اقدامات غیرقانونی گروه های مسلح از داخل سرزمین خود علیه کشور همسایه .<sup>۴</sup>

۲- در رأی کارخانه کورزو<sup>۵</sup> ( بین آلمان و لهستان ) رأی دادگاه این بود : « این یک اصل حقوقی بین المللی است . . . که نقض یک تعهد متضمن تعهد به پرداخت خسارت است » .

۳- در رأی کانال کورفیو<sup>۶</sup> گفته شد : « نتیجه وجود مسؤولیت تعهد به پرداخت خسارت است » . داستان این بود که دولت آلبانی به خاطر هشدار ندادن وجود مین در کانال کورفیوی شمالی ، مسؤول شناخته شد .

۴- حادثه رآکتور اتمی شوروی ( چرنوبیل واقع در اوکراین ، آوریل ۱۹۸۶ ) که منجر به سرایت مواد رادیواکتیویته به کشورهای لهستان ، آلمان ، فرانسه و . . . گردید ، شوروی محکوم گردید .

۱- محمدرضا ضیایی بیگدلی : حقوق بین الملل عمومی ، گنج دانش ، چاپ دهم ، ۱۳۷۵ ، ص ۳۹۷ .

۲- قانون اساسی فرانسه ( ۱۹۸۵ ) ، قانون اساسی اسپانیا ( ۱۹۳۱ ) ، قانون اساسی اطریش ( ۱۹۳۴ ) .

۳- ماده ۱۴ طرح کمیسیون پیشنهادی حقوق بین الملل .

۴- ماده ۳ طرح کمیسیون پیشنهادی حقوق بین الملل .

5. Chorzow factory (Marits) Case PCIJ 1928.

6. Corfu Cannel Case, 1969.



۵- در قضیه آزمایش اتمی فرانسه در ۱۹۷۳ با شکایت جداگانه دولت‌های استرالیا و نیوزیلند، دادگاه عمل فرانسه را محکوم کرد.

۶- در قضیه داوری بین امریکا و کانادا در باره کارخانه‌هایی که در کانادا قرار داشت و موجب سرایت «دی اکسید سولفور» به خاک امریکا می‌گردید، رأی داوری این‌گونه بیان شد: «هیچ دولتی حق ندارد از سرزمین خود به گونه‌ای استفاده کند یا اجازه استفاده آن را بدهد که موجب صدمه سرزمین دیگری گردد، هنگامی که این صدمه شدید با ادله و شواهد قانع‌کننده‌ای قابل اثبات باشد»<sup>۱</sup>.

از موارد سابق‌الذکر، معلوم می‌گردد که فعل یا ترک فعل در صورتی مسئولیت آور است که یک تعهد بین‌المللی در آن هنگام موجود باشد. منشأ تعهد ممکن است «معاهده، حقوق عرفی، عدم اجرای تصمیم الزام آور قضایی یا در اثر بدرفتاری با اتباع بیگانه و...» باشد. هر یک از این عوامل باشد، در تحقق مسئولیت فرقی ندارد. به طور کلی آنچه که سازنده مسئولیت است دو چیز است: ۱- عمل غیرقانونی، ۲- قابلیت انتساب به دولت. از آنچه ذکر شد، یک نتیجه به دست می‌آید و آن اینکه: دولت‌ها حق ندارند با تمسک به اصل حاکمیت، همکاری که خواسته باشند انجام بدهند.

### فصل چهارم

#### اثبات دکترین حاکمیت محدود یا دکترین جدید

با توجه به عقاید و آرای مختلف موجود در زمینه حاکمیت، می‌توان گفت که حاکمیت دولت که در زمان سابق عبارت بود از قدرت مطلق، مداوم و تفکیک‌ناپذیر، در زمان معاصر و دکترینی که امروزه مطرح است، عبارت است از حق اخذ تصمیم نسبت به کلیه امور و دولت در اجرای آن تابع هیچ قدرتی نیست؛ لکن این حق با توجه به مقضیات بین‌المللی، طبق مقررات بین‌المللی، و به مصلحت جامعه جهانی در مواردی محدود می‌شود و حقوق و تکالیف دولت‌ها تابع حقوق بین‌المللی قرار داده شده است. چنانکه

۱- هوشنگ مقتدر: حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ ۲، ۱۳۷۳، ص ۱۴۷.

In the Trail Smelter Arbitration (1935)... The Arbitral tribunal... stated that, no state has the right to make or permit the use of territory of another state. ...if such use has serious consequences and if damage caused is clearly and convincingly evidenced. the

ر. ک. : به International Law، بحث "Viosinage"، ص ۱۹۰.

معلوم است ، امروزه اکثر دولت ها عضو سازمان ملل متحد و سایر سازمان های بین المللی تخصصی هستند ، مطابق اساسنامه سازمان های مزبور اعضا همه تعهداتی دارند که باید انجام دهند . بدون شک این تعهدات ، حاکیست و قدرت مطلقه آنها را در موارد مختلف محدود می کند . از طرف دیگر ، برخلاف حقوق بین الملل کلاسیک ، امروز دیگر دولت ها را تنها از روزه حقوقی که دارند نمی توان نگاه کرد . به اعتقاد حقوقدانان و رویه قضایی ، باید وظایف و تعهدات دولت ها را نیز مورد توجه قرار داد ، زیرا : هرگاه یک دولت مستقل و دارای قدرت حاکمه از دید حقوق بین الملل دارای حقوق و امتیازاتی از قبیل : « حق انعقاد عهدنامه بین المللی ، حق اعزام و قبول نمایندگان سیاسی ، حق انعقاد صلح و اعلان جنگ ، حق شرکت در اداره سازمان های بین المللی ، حق نظارت انحصاری در امور داخلی ، حق قبول و اخراج بیگانگان از خاک خود ، حق صلاحیت قضایی و . . . » می تواند بهره مند شود ، از آنجا که حق و تکلیف ، قدرت و مسؤولیت ، دوروی یک سکه اند و در مقابل هر حقی ، تکلیفی وجود دارد ، بنا بر این دولت ، تکالیف و تعهداتی نیز دارد ، مانند خودداری از اعمال حاکیست در دیگر کشورها ، عدم مداخله در امور سایر کشورها ، رعایت و احترام به حقوق بشر و . . . در ماده ۲ منشور ملل متحد ، بندهای ۲ ، ۳ و ۴ چنین آمده است :

بند ۲ ماده ۲ : کلیه اعضا به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت ، تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهده گرفته اند با حسن نیت انجام خواهند داد .

بند ۳ ماده ۲ : کلیه اعضا اختلافات بین المللی خود را با وسایل مسالمت آمیز به طریقی که صلح و امنیت بین المللی و مطابقت با اصول و مبانی آن باشد ، و عدالت به خطر نیفتد ، تصفیه خواهند کرد .

بند ۴ ماده ۲ : کلیه اعضا در روابط بین المللی خود از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری ، و یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مبیانت داشته باشد ، خودداری خواهند کرد .

با این فرض نه تنها صلاحیت خارجی که حتی صلاحیت داخلی نیز یک حالت نسبی به خود می گیرد ، زیرا اصول متغیر حقوقی بین الملل ، آنرا نیز محدود می کند چون موضوعات مربوط به مقررات داخلی می تواند بازتاب های بین المللی داشته باشد . و بدین ترتیب در حیطه بین المللی قرار می گیرد ، از جمله رفتار دولت ها با اتباع شان در چارچوب حقوق بشر ملاحظه می گردد . باید این واقعیت را پذیرفت که امروزه حاکیست یک امر مطلق نیست ، به قول آقای « رابرت بلدسو » که می گوید :

« واقعیت این است که حاکیست یک امر مطلق نیست با توجه به دکترین « رضایت

کشورها، هر کشوری می‌تواند نسبت به قدرت حاکمه خود از طریق پذیرش ممنوعیت‌های موجود در حقوق بین‌الملل و یا به لحاظ تصمیمات اتخاذ شده توسط سازمان‌های بین‌المللی که کشور مزبور عضو آنها است، پذیرا شود. کشورها باید از هنجارهای حقوقی که توسط جامعه بین‌المللی استقرار یافته و هم چنین از برخی محدودیت‌های مندرج در معاهداتی که توسط سازمان‌های بین‌المللی ایجاد گردیده‌اند پیروی کنند.<sup>۱</sup>

این واقعیت در کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز مورد تأکید قرار گرفته است: «هر دولت مکلف است در روابط خود با سایر دولت‌ها طبق حقوق بین‌الملل و با رعایت این اصل که حاکمیت دولت تابع حقوق بین‌الملل است رفتار کند».<sup>۲</sup> علاوه بر آنچه ذکر شد، قراین و شواهد دیگری نیز دال بر محدودیت حاکمیت موجود است. از جمله:

۱- تمایل روزافزون دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی به تنظیم مقررات بین‌المللی در باره اموری که تاکنون انحصاراً جنبه داخلی و ملی داشته است مانند حقوق افراد.<sup>۳</sup>  
 ۲- مقررات قسمت آخر بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد که صریحاً اجرای مقررات فصل ۷ منشور را در مورد اقدامات قهری خارج از شمول اصل صلاحیت انحصاری می‌داند.

۳- ماده ۱۴ منشور ملل متحد می‌گوید: «مجمع عمومی با رعایت مقررات ماده ۱۲ نمی‌تواند برای تصفیه مسألت‌آمیز هر وضعیتی که به نظر می‌رسد احتمالاً به رفاه عمومی یا به روابط دوستانه بین‌الملل لطمه زند و منشأ آن هر چه باشد، از جمله وضعیت‌هایی که ناشی از نقض مقاصد و اصول ملل متحد به شرح مذکور در این منشور است، اقداماتی را توصیه نماید».

۴- رویه بعضی از دول که مسایل مربوط به امور داخلی خود را مانند مستعمرات و ممالک تحت‌الحمایه را به شورای امنیت و مجمع عمومی ارجاع کرده‌اند.

### نتیجه حاصله از دکترین جدید:

آن‌گونه که قبلاً نیز اشاره گردید، در دکترینی که امروزه مطرح است، حاکمیت به معنای

۱- رابرت بلدسو: فرهنگ حقوق بین‌الملل، ترجمه و تحقیق از: دکتر علی رضا پارسا، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۷۵.

۲- ماده ۱۴ طرح اعلامیه حقوق و تکالیف دولت‌ها.

۳- ملکم شاو: حقوق بین‌الملل، ص ۲۸۳ و ۲۷۵ (دعاوی دیوان ...).

مطلق و مداوم در آن با توجه به مقتضیات جامعه بین‌المللی و واقعیات موجود امکان‌پذیر نیست، از این دکتترین دو نتیجه به دست می‌آید:

۱- برتری نظم حقوقی بین‌المللی بر حقوق داخلی. ۲- تعیین حدود حاکمیت به وسیله حقوق بین‌المللی. از این دکتترین، تعداد زیادی از حقوق‌دانان از جمله: «کلسن»، «وردروس» و «کوارزو...» دفاع کرده‌اند. بنا بر این در حقوق بین‌الملل کنونی حاکمیت قواعد حقوق بین‌الملل لازم و ملزوم یکدیگرند به این بیان، دولت در عین اینکه دارای حق حاکمیت است، تابع قواعد حقوق بین‌الملل می‌باشد.

مطابق این دکتترین دولت‌ها تابع موازین زیر هستند:

۱- قواعد بین‌المللی که با رضایت آنها را پذیرفته‌اند (قراردادها).

۲- عرف بین‌المللی و اصول کلی حقوق که فرآیند غیرارادی است.

۳- تصمیمات بعضی از سازمان‌های بین‌المللی که در اصل صلاحیت اخذ چنین

تصمیماتی را داشته و دولت‌ها به قراردادهای پایه‌ای آن پیوسته باشند. به هر تقدیر هرگاه دولت‌ها آنها را بپذیرند و یا اینکه این موازین به طور یکسان بر همه دولت‌ها قابل اجرا باشد، در عرف حقوقی به منزله تجاوز به اصل حاکمیت دولت‌ها نیست.

اما تذکر این نکته لازم است که در زمان معاصر و مطابق دکتترین جدید با آنکه حاکمیت دولت‌ها تا حدودی به نفع جامعه بین‌المللی محدود شده است، لکن بعضی از امور که مربوط به منافع حیاتی و مصالح ملی دولت‌ها است، در صلاحیت انحصاری خود آنها است و مراجع و سازمان‌های بین‌المللی، حق مداخله در آن را ندارند. به اعتقاد بعضی حقوق‌دانان این اصل، استثنایی است بر اصل تقدم حقوق بین‌الملل. این اصل نه تنها مورد توجه حقوق‌دانان بوده که در حقوق وضعی بین‌المللی به عناوین مختلف به آن اشاره شده است، اما تا کنون با صراحت تعیین نشده که چه اموری در صلاحیت انحصاری دولت‌ها قرار دارد؟ این امر، بحث‌های زیادی را ایجاد کرده است. ما به تناسب تحت عنوان «قلمرو محفوظ» به آن اشاره خواهیم کرد.

### صلاحیت انحصاری یا قلمرو محفوظ

حاکمیت به عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، عبارت است از قدرت عالی و برتر کشور، در وضع قوانین در رابطه با اموال، افراد و وقایع در قلمرو خویش که امروزه از آن تعبیر به «صلاحیت داخلی» می‌شود، و از بحث‌های گذشته معلوم گشت

که در زمان معاصر، حاکمیت دولت‌ها تا حدودی به نفع جامعه بین‌المللی محدود شده است. دیگر حاکمیت مطلق با واقعیات موجود، سازگاری ندارد. نکته‌ای که لازم به تذکر است این است که با وجود این محدودیت، اموری که مربوط به منافع حیاتی و مصالح ملی دولت‌ها است، در صلاحیت انحصاری خود آنها است و مراجع و سازمان‌های بین‌المللی به هیچ نحو حق مداخله در این امور را ندارند. این اصل «صلاحیت انحصاری» گذشته از اینکه مورد توجه علمای حقوق قرار گرفته است و در حقوق وضعی بین‌المللی، بارها به آن اشاره شده است، حتی بعضی از حقوقدانان، آن را یک اصل استثنا بر اصل تقدم بین‌الملل حساب کرده‌اند. در اهمیت این اصل، همین بس که در بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد، صریحاً به آن اشاره کرده است. اما راجع به اینکه چه اموری مربوط به منافع حیاتی یک کشور و در نتیجه در صلاحیت انحصاری آن است، اتفاق نظر وجود ندارد. در قراردادهای مربوط به داوری که در آغاز قرن بیستم منعقد گردید، این امور تحت عناوین که مربوط به حیثیت و منافع اساسی<sup>۱</sup> دولت‌ها می‌باشد از صلاحیت داوران خارج است.

در میثاق جامعه ملل دارد: «هرگاه یکی از طرفین مدعی باشد که موافق حقوق بین‌الملل قطع دعوی منحصرأ مربوط به خود اوست و شورا نیز این نظر را تصدیق کند، این فقره را در راپورت خود اظهار و از ارایه راه حل احتراز خواهد نمود»<sup>۲</sup>. و «مسایلی که طبق حقوق بین‌الملل جزو صلاحیت ملی دول باشد از زمره موضوعاتی که به طریق داوری حل و فصل شود خارج است»<sup>۳</sup>.

در منشور ملل متحد چنین آمده است: «هیچ یک از مقررات این منشور ملل متحد را مجاز نمی‌دارد و در کارهایی که مربوط به صلاحیت ملی یک مملکت است مداخله کند و اعضای سازمان را هم مجبور نمی‌کند که کارهایی از این قبیل را طبق طریقه‌ای که در این منشور مقرر است، تصفیه کند (اعضای ملزم نمی‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند)، لکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد آورد»<sup>۴</sup>.

علاوه بر اینها یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل «اصل ممنوعیت یا اصل

1. Domainic reserve.

۲- میثاق جامعه ملل، بند ۸ ماده ۱۵.

۳- ماده ۳۹ قرارداد عمومی داوری (۱۹۲۸).

4. Nothing contained in the present charter shall authorized the united Nations to interrence in matters which are essentially within the domestic jurisdiction of any state shall require the Members to submit such matters to settlement under the present charter....

عدم مداخله است که نه تنها در منشور ( بند ۴ ماده ۲ ) انعکاس یافته است ، بلکه به اعتقاد عمومی ریشه در عرف بین‌المللی دارد و در آرای قضایی به خصوص رأی آخر دیوان دادگستری بین‌المللی در قضیه نیکاراگوئه ( ۱۹۸۶ ) وسیعاً مورد تفسیر و تعمق قرار گرفته است ، و دیوان چنین اعلام می‌دارد : « اصل عدم مداخله مستلزم این است که هر کشوری حق دارد ، امور خود را بدون مداخله از خارج اداره کند . در ادامه تصریح می‌کند که : « این اصل یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بوده و از تبعات اصل تساوی حاکمیت دولت - کشورها است ، به تصریح دیوان این اصل در اعلامیه متعدد مجمع عمومی خصوصاً اعلامیه ۱۹۷۰ ، اصول حقوق بین‌المللی راجع به روابط دوستانه کشورها انعکاس یافته است و صورت عرفی به خود گرفته است . »<sup>۱</sup>

#### دیدگاه‌ها در باره « قلمرو محفوظ »

گفتیم صلاحیت انحصاری یا قلمرو محفوظ ، اعمال و منافع است که فقط در صلاحیت کشور و تحت حاکمیت حقوق داخلی آن می‌باشد ، اما تا کنون با صراحت معین نشده که چه اموری در صلاحیت انحصاری دولت‌ها است و این سؤال هم چنان باقی است و بحث وجدال‌های زیادی را موجب گردیده است . در جامعه ملل ، تشخیص این امور از وظایف شورای جامعه بود ، اما در منشور مقام ذی‌صلاحی برای اینکار معین نشده است . لذا نظریات متفاوتی ارایه گردیده است :

- ۱- تعیین این امور تابع اوضاع و شرایط سیاسی است .
- ۲- بعضی ادعا کرده‌اند که تعیین این امور ، از وظایف مقام صلاحیت‌داری مانند « شورای امنیت ، مجمع عمومی و دیوان بین‌المللی دادگستری » می‌باشد .
- ۳- عده‌ای مانند « اکوارز » حتی در این قلمرو نیز قابل به محدودیت شده‌اند .
- ۴- اکثر حقوقدانان ، امور ذیل را جزو قلمرو محفوظ و در صلاحیت انحصاری دولت دانسته‌اند :

- موضوعات مربوط به حکومت ملی و اداره امور داخلی .

- تابعیت و مهاجرت .

- موضوعات مربوط به ساختارهای اقتصادی - اجتماعی از جمله حقوق

و آزادی‌های بشر .

- موضوعات مربوط به سرزمین های غیر خود مختار ، به پیش از این در شماره ۱۶ و ۱۷ و ۱۸  
 اما در عصر حاضر که عصر ارتباطات و افزایش وابستگی متقابل جهانی است ،  
 نهضت های آزادی خواه در راستای حق تعیین سرنوشت ، توجه فزاینده به مسایل  
 زیست محیطی و ... و مسایل مربوط به حقوق بشر و تمایل روز افزون دولت ها به تنظیم  
 قواعد بین المللی در مورد اموری که تا کنون جنبه انحصاری ملی داشته است ، تا حدودی  
 این قلمرو محفوظ را به مبارزه می طلبد .

### خلاصه و نتیجه

با توجه به عقاید و آرای مختلف ( و عنایت به آنچه که ذکر شد ) در باره حاکمیت ،  
 می توان چنین نتیجه گرفت :  
 حاکمیت ، عبارت است از قدرت برتر فرماندهی و امکان اعمال اراده ای فوق  
 اراده های دیگر .

حاکمیت بر دو نوع است :

- الف - حاکمیت درونی : یعنی دولت در قلمرو خودش دارای قدرت برتر است .  
 ب - حاکمیت برونی : نفی هرگونه تبعیت یا وابستگی در قبال سایر دولت ها .  
 برابری با دیگر دولت ها .

و حاکمیت که در زمان سابق عبارت بود از قدرت مطلق و کامل ، در زمان معاصر  
 عبارت است از حق اخذ تصمیم نسبت به کلیه امور ، و دولت در اجرای این حق ،  
 تابع هیچ قدرتی نیست ، اما این حق طبق مقررات بین المللی و به مصلحت جامعه  
 بین المللی در مواردی محدود می شود . دیگر جنبه مطلق و انحصاری ندارد ، زیرا :  
 وقتی یک دولت مستقل دارای قدرت حاکمه از دید حقوق بین الملل دارای حقوق  
 و امتیازاتی از قبیل : حق انعقاد عهدنامه بین المللی ، حق اعزام و قبول نمایندگان  
 سیاسی ، حق انعقاد صلح و اعلان جنگ ، حق شرکت در اداره سازمان های بین المللی ،  
 حق نظارت انحصاری در امور داخلی ( قلمرو محفوظ ) خود ، و حق قبول و اخراج  
 بیگانگان از خاک خود و حق صلاحیت قضایی و ... و غیره می تواند بهره مند باشد .  
 از آنجا که در قبال هر حقی ، تکلیفی وجود دارد ، بنا بر این ، دولت ، تعهدات  
 و تکالیفی نیز دارد مانند : عدم مداخله در امور سایر کشورها ، رعایت و احترام